

آثار فارسی ابن سینا

تقدیم آقای سعیدی

خواجہ حکیمان جهان شرف الملک حجة الحق شیخ الرئیس ابوعلی حسین ابن عبدالله بن سینا ہی هیچگونه شك و ریب نامی ترین مردان بزرگ ایران در اقطار جهانست . در حکمت و طب مدتهای بسیار مدید در اروپا بنا بر رای او کار میکرده اند . کتابهای معروف طب او مدت نزدیک چهارصد سال یگانه راهنمای پزشکان شرق و غرب بوده است و هنوز طب جدید با این همه ترقی از برخی از آراء وی بی نیاز نیست ، ابن مرد بزرگ نزدیک به مدت چهل سال با همه مشاغل بسیار که از طبابت و وزارت و درس و بحث و سفر داشته است همواره تالیف کرده و اینک بیش از دویست و بیست کتاب و رساله باسم و رسم از وی بدست است که شمارش آنها از حوصله این مقال بیرونست و خود مقالتی و حتی رسالتی جداگانه میخواند و بسیاری از آنها چاپ شده و شرحهای گوناگون بر آنها نوشته اند و حتی باره ای از آنها را بزرگان علم و ادب ایران بزبان فارسی ترجمه کرده و سپس ترجمه های دیگری بزبانهای اروپائی از آن کرده اند و در احوال وی نه تنها در ایران مقالات و رسالات بسیار نوشته اند حتی در اروپا کتابها برداشته اند و یکی چند صحیفه نمیتوان بجزئیات احوال وی و توجیه و تعبیر آراء علمی او بسنده کرد . درین سطور تنها میخواهم فهرستی از آثار وی که خود بزبان فارسی نوشته است در میان بگذارم .

نخست بدین نکته باید توجه کرد که اگر بزرگان ایران در هر فن و دانش که بوده اند بزبان عرب تالیف کرده اند بواسطه آنست که از نیمه دوم قرن دوم هجری که راه علم در عالم اسلام بدست ایرانیان گشوده شد و پس از نهضت علمی که از آغاز خلافت بنی العباس بدست یاری دانشمندان ایران و در پرتو تشویق و قدر

شناسی وزرای ایرانی نژاد در دربار بغداد فراهم آمد و ابو جعفر منصور که تربیت یافته و نعمت پرورده ایرانیان بود نخستین یاری را از آن کرد و سپس بیشتر بهمت مأمون که خود از مادر ایرانی و پرورش یافته فضایل خاندان بر ملک و نعمت پرورده احسان فضل بن سهل و حسن بن سهل و طاهر بن حسین و دیگر بزرگان سیاست و دلاوری ایران آنزمان بود راه کمال افتاد همواره میدانداران ادب و یکه تازان دانش در عالم اسلام ایرانیان بوده اند. این خود مبحث بسیار دراز شیوائی است که ایرانیان در فراهم ساختن تمدن اسلام تا بچه مایه کوشیده و چگونه اثر جاودان از روح ایرانی خویش در آن گذاشته اند. هیچ علمی نیست که در میان مسلمانان رواج نگرفته باشد و ایرانیان آنرا باین و آن نیاموخته باشند. در صدر اسلام از همان آغاز کار که یگانه دانش تزیین قرائت قرآن بود در میان قراء قرآن چند تن ایرانی بوده اند. سپس که بتدوین قواعد زبان و لغت عرب و تأسیس شعر میخضرمی و سبک شعر عربی پرداختند باز ایرانیان دست اندر کار بودند. پس از آن هر علم دیگری که در زبان عرب و عالم اسلام پدیدار آمد چه نظم و چه نثر و چه حدیث و کلام و تفسیر و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و حکمت و تصوف و تاریخ و انساب و رجال و جغرافیا و ریاضی و طبیعی و هئیت و نجوم و طب و کیمیا و هر چه بنگرید و بخواهید همه بدست ایرانیان تدوین و تألیف شده و همه جا سلیقه ایرانی و روح خاص ملت ایران در آن آشکارست.

پیشوایان فرق مختلف اسلام همه ایرانیان بوده اند. از صد تن مشاهیر هر علمی که بشمرید با کمال جرأت میتوان گفت هشتاد تن ایرانی با کزاد زاده از پدر و مادر ایرانی و پرورش یافته در ایران و خو گرفته بآیین و تعصب ایرانی بوده اند. همه مشاهیر اسلام در هر قتی که باشند ایرانیانند: ابونصر فارابی و محمد ابن زکریای رازی و ابن سینا و فخرالدین رازی و عمر خیام و نصیرالدین طوسی و جلال الدین دوانی و علی بن ربن طبری و محمد بن موسی خوارزمی و ابوریحان بیرونی و محمد بن جریر طبری و زرخشری و میدانی و نمالبی و سیویه و عبدالله

ابن مقفع و ابوالفتح بستی و مهیار دیلمی و صولی و ابن قتیبه و ابیوردی شاعر و صاحب بن عباد و قابوس و رشید و طواط و زوزنی و خطیب تبریزی و فیروز آبادی و جوهری و غزالی و هزاران دانشمند نامی دیگر همه از ایران برخاسته و با روح ایرانی نیرومند خویش این دستگاه رفیع خیره‌گر تمدن اسلام را ساخته‌اند و این زمینه‌چنان فراخ است که حتی در کتابی جدا گانه از عهده بحث آن نمیتوان برآمد. بسیاری دیگر از مشاهیر اسلام که در ایرانی بودند نشان تردید است درین نکته تردیدی نیست که مانند جاحظ و ابونواس و ابوالفرج اصفهانی حتماً خون ایرانی در رگ و پوستشان روان بوده و عنصر ایرانی درخاندانشان قطعاً وجود داشته است. پس اگر این همه بزرگان بزبان فارسی چیزی ننوشته یا کمتر نوشته‌اند نه از آنست که ایرانی نبوده‌اند و فارسی نمیدانسته‌اند، بلکه از آن جهت است که زبان تازی زبان دینی همه مسلمانان شده بود و قهراً زبان علمی تمام عالم اسلام بود و از سرحد فرانسه تا سرحد چین و از کوه‌های قفقاز تا اوقیانوس هند همه کس این زبان را میدانست و هر تألیفی که ایرانیان بدین زبان میکردند همه از آن بهره‌مند می‌شدند و هر اندیشه‌ای که ایرانیان داشتند میتوانستند بدنیای متمدن و بر نیمه جهان آبادان تحمیل کنند و این خود بزرگترین سیاستی بود که ایرانیان آنزمان برای انتشار فکر ایرانی و فرهنگ ایران بکار زدند و نتیجه آن بود که دیدیم زیرا که هنوز هم پس از قرن‌ها خواهی نخواهی همه این کشورها در تحت تأثیر اندیشه ایرانی‌اند و اگر خود نمیدانند ما که خصایص ملت خویش را می‌شناسیم میدانیم که هنوز با این همه بازیگرهای روزگار در ساحل نیل و در کنار اردن و در کنار سیحون و جیحون و در ساحل سند و پنجاب و در کنار دریای مغرب و در ساحل اوقیانوس هند اندیشه ایرانی حکمران است.

در مدت بیش از نهمصد سال زبان تازی آلتی بود بدست ایرانیان که افکار خویش را در جهان آبادان انتشار دهند و در ضمن زبان فارسی هم با آن درین ممالک راه باز کرد چنانکه مدتهای مدید زبان رسمی دربار هندوستان بود و حتی

در دربار استانبول وسیله فضل فروشی و جاب شهرت سلاطین آل عثمان و پادشاهان و صدر اعظم ها و شیخ الاسلامهای باهالی بود .

این نکته چندان در جهان متمدن بی سابقه نبود : روزگاری زبان یونانی زبان علمی جهان بود ، پس از آن زبان سریانی این جایگاه را گرفت و سپس نوبت بزبان تازی رسید ، همچنانکه در قرون وسطی در تمام اروپا زبان لاتین زبان علمی بود و ساکسون و ژرمن و سلت و سلاو باین زبان تألیف میکردند و هنوز در بسیاری از ممالک اروپا در دانشگاه ها زبان رایج است و اسناد رسمی دانشگاه ها را بدان زبان مینویسند .

با این مقدمات اگر کسانی مانند ابن سینا بزبان پارسی کمتر نوشته باشند و یا کسانی مانند عبدالله بن مقفع اثری از فارسی ایشان نمانده باشد در ایرانی بودن و عرق ایرانی پاک و احساسات سوزان پر از حرارت وحدت ایشان بهیچوجه شك نمیتوان کرد .

خوشبختانه از ابن سینا آثار فارسی بسیار معتبر بدست داریم و بر ما مسلم است که این مرد بزرگ که علم و عمل و هوش و حافظه و دانش و فراست و بینش و ذوق همه را در خود گرد آورده و از کودکی از شگفتی های روزگار بشمار رفته بود و اینک در نخستین پایه مسلم دانشمندان بزرگ جهان جای دارد و بهلوی پهلوی ارسطو و افلاطون و سقراط و جالینوس میزند بهمان درجه که در زبان تازی منتهای قدرت را داشت و در کتابها و رسایل خود بهترین نمونه انشای فصیح روشن بی برایه بلیغ زبان عرب را بجا گذاشته است بهمان درجه نیز در زبانی که از مادر خود فرا گرفته است استاد بوده ، گاهی بنظم و گاهی بنثر ادای مقصود میکرده ، زمانی مستقیماً بزبان فارسی کتاب می نوشته و زمانی نیز یکی از کتابها و رسایلی را که پیش از آن بتازی تألیف کرده بوده است خود بفارسی ترجمه میکرده . از کتابهایی که ابن سینا خود بفارسی نوشته و یا از خرد بفارسی ترجمه کرده اینک چهار کتاب بدستست بدین ترتیب :

۱ - دانش نامه علائی یا حکمت علائیه که مختصری است بسیار سود مند از منطق و الهی و طبیعیات و هندسه و هیئت و اربعه ثنطیقی و موسیقی بر همان اساسی که کتابهای معروف حکمت خود را بر آن نهاده است. این کتاب ظاهراً یکی از آخرین تالیفات اوست که در پایان عمر خویش کرده است. ابن اصبیه گوید این کتاب را در اصفهان تالیف کرده و مشهورست که پس از مرگ وی تنها قسمت منطق و الهیات و طبیعیات باقی مانده و بازمانده آن از میان رفته بود و عبدالواحد بن محمد فقیه جوزجانی از شاگردان وی بار دیگر قسمت حساب و هیئت و ریاضی و موسیقی آنرا از کتاب شفا و رسایل دیگر وی ترجمه کرده است و بر آن افزوده. در هر صورت مسلم است که این کتاب را شیخ الرئیس برای علاء الدوله کا کوبه برداشته است. در این کتاب ابن سینا اصطلاحات بسیار برای علوم الهی و طبیعی و ریاضی بزبان فارسی ساخته که این روز گاران اجر آن بیشتر هویداست. از این کتاب چاپ بسیار بدی سابقاً در ۱۳۰۹ قمری در مطبع فیروز دکن انتشار یافته بود و سال گذشته (خرداد ماه ۱۳۱۵) یک نیمه آن بنا مقدمه ای نسبتاً کافی در طهران چاپ شده است که بمراتب بهتر از چاپ سابق است.

۲ - معراج نامه که آن رساله را نیز برای علاء الدوله کا کوبه تالیف کرده، مؤلف دبستان المذاهب قسمت های بسیاری از آن را در کتاب خود در پایان تعلیم یازدهم در عقاید حکما در عنوان «در تأویل معراج پیغمبر» نقل کرده است و نسخه تمام آن در رشت در سال ۱۳۱۲ بتصحیح آقای بهمن کریمی با مقدمه ای سود مند انتشار یافته.

۳ - رساله ای در نبض فارسی که آنرا بنام عضدالدین علاء الدوله کا کوبه تالیف کرده است و از جمله رسایل مستقل او در طب است.

۴ - رساله ای در مبداء و معاد که اصل آنرا ابن سینا بر بی درری برای مجدالدوله بنام کتاب المعاد تالیف کرده است و سپس آنرا بنام علاء الدوله کا کوبه خود به فارسی ترجمه کرده.

ظاهرا ابن سینا را بجز این چهار کتاب بزبان فارسی رساله‌های دیگر هست که نسخه آنها معروف نیست زیرا که ابن اصبیحه در ضمن آثار وی « رسائل بالفارسیه » ثبت کرده است.

ابن سینا در شعر نیز دست داشته و اشعار تازی بسیار از گفتار او در کتابها هست و حتی منظومه هائی در مسائل علمی ساخته است. بعضی از اشعار فارسی نیز از روایت کرده اند که پاره ای از آنها بنام دیگران نیز آمده و تردیدست که از او باشد ولی روی هم رفته شاید بتوان بعضی از اشعاری را که بنام وی آورده اند از او دانست. آنچه اشعار فارسی بنام ابن سینا در کتابهای معروف متداول ثبت است درین جا نقل میکنم:

۱ - این قطعه در سفینه‌ها بنام ابن سینا ثبت شده، در کشکول شیخ بهائی^۱ نیز باسم ابن سینا است ولی در صدر آن می‌نویسند نیز گویند از ابوعلی مسکویه است و حال آنکه از ابوعلی مسکویه شعر فارسی تا کنون دیده نشده و اگر از ابن سینا نباشد بطریق اولی از ابوعلی مسکویه هم نیست، سه بیت اول این قطعه در تذکره محمد صادق شهیر بناظم تبریزی که بفرمان شاه عباس زرگ صفوی تألیف کرده بنام ابن سینا آمده است:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد	نشاط عیش بدار بقا توانی کرد
وگر آب ریاضت بر آوری نفسی	همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلت هوس گریزون نهی گامی	نزول در حرم کبریا توانی کرد
وگر ز هستی خود گذری یقین می‌دان	که عرش و فرش ملک زیر پا توانی کرد
ولیکن این عمل ره روان چالاکت	تو نازنین جهانی کجا توانی کرد
نه دست و پای امل را فرو توانی بست	نه رنگ و وی جهان را رهاتوانی کرد
چو بوعالی بر از خلق و گوشه‌ای بگریز	مگر که خوی دل از خاق و اتوانی کرد

در اسناد ابن قطعه باین سینا شک دارم، تخصص بوعالی که در بیت آخر آمده است شک را بیشتر میکند، آیا ابن سینا خود را بکنیت خویش میخوانده است؟

چنانکه پس از این در ابیات دیگر نیز خواهد آمد این تخلص بوعلی در دو جای دیگر نیز مکرر می شود و اگر این ابیات از ابن سینا نباشد همه از يك گوینده است که در شعر نام خود را بوعلی می آورده و چون در میان معاریف ایران کسانی که کنیت ابوعلی داشته اند بسیار فراوانند تشخیص آن که راستی از کیست کار دشواری است.

۲- این قطعه نیز که در وصف باده است در سفینه‌ها بنام ابن سینا آمده، در تذکره محمد صادق شهر بنانظم نیز بجز بیت ۵ و ۶ بنام ابن سینا ثبت شده، بیت ۳ و ۵ و ۶ و ۹ آن در مقدمه دانش نامه علائی چاپ طهران آمده و بیت ۳ و ۵ آن در تذکره آشکده حاج لطفعلی بيك^۱ نیز ثبت است.

غذای روح بود باده رحیق الحق	که رنگ او کند از دور رنگ گل رادق
برنگ زنگ زداید زجان انده گین ^۲	همای گرداگر جرعه ای بنوشد بق
بطعم تلخ چو بند بدر و ليك مفید	بیش مبطل باطل بنزد دانا حق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام	چومه که ازسبب منکران دین شدشق
حلال گشته بفتوای عقل بر دانا	حرام گشته باحکام شرع بر احمق
شراب را چه گنه زانکه الهی نوشد	زبان بهره ز گشاید دهد زدست ورق ^۳
حلال بر عقلا و حرام بر جهال	که می محک بود و خیر و شر ازو مشتق
غلام آن می صافم کزورخ خوبان	بيك دو جرعه بر آرد هزار گونه عرق
چو بوعلی می ناب از خوری حکیمانه	بحق حق که وجودت بحق شود ملاحق

درین قطعه نیز تخلص بوعلی آمده است و بیشتر بدان می ماند که کسی که این ابیات را سروده است میدانسته که ابوعلی حکیمانه می میخورد است و از راه دانش آنرا برای مزاج خود سازگار میدانسته و برای ثابت کردن مدعای خود باین نکته متوسل شده و کلامه بوعلی درین بیت تخلص شاعر نیست.

۱- چاپ بمبئی ۱۲۹۹- ص ۳۱۵

۲- نسخه بدل: عقیق بیگر و یاقوت رنگ و لعل نشان

۳- نسخه بدل: گهی بیخ برد دست و گه بسوی نجق

۳ - این قطعه نیز در سفینه ای بنام ابن سینا آمده است :

روز کی چند در جهان بودم	بر سر خاک باد بیهودم
ساعتی لطف و لحظه ای در قهر	جان با کبزه را بیا لودم
با خرد را بطبع کردم هجو	بی خرد را بطعم بستودم
آتشی بر فروختم از دل	و آب دیده ازو پسالودم
با هوا های حرص شیطانی	ساعتی شادم ان بنغفودم
آخر الامر چون بر آمد کار	رفتم و تخم کشته بدرودم
گوهرم باز شد بدوهر خویش	من از این خستگی بیاسودم
کس نداند که من کجا رفتم	خود ندانم که من کجا بودم

۴ - این قطعه نیز در سفینه ای متعلق با آقای ملک الشعراء بهار که در قرن هفتم گرد آمده است و اشعار بسیاری دارد که در کتابهای دیگر نتوان یافت بنام ابن سینا ثبت شده :

باهر کسی ز ساده دلی راز خود مگوی	باهر خسی ز روی هوی دوستی مدار
در کوی مردمی زبی دوستی مپوی	بسا مردم مزور بداصل بدگهر
فرمان و اختلاط فروما یگان مجوی	گری بایدت که کم نشود آبروی تو
چون کم شود بدو نپذیرد ز آب روی (؟)	در آبروی کوش ازیرا که آبروی

۵ - این قطعه هم در آن سفینه در دنباله قطعه پیشین بنام ابن سینا آمده است :

گمان برم که درین روز گمارتیره چو شب	بخفت چشم مروت بمرد مادر جود
ز سیر هفت ستاره در این دوازده برج	بده دوازه سال اندرین دیار و حدود
هزار شخص کریم از وجود شد بدم	که يك کریم نمی آید از عدم بوجود

۶ - این دو بیت در سفینه ای متعلق با آقای عباس اقبال که در قرن دهم

تدوین کرده اند و هم در تذکره محمد صادق شهپر بناظم تبریزی بنام ابن سیناست	
بگذر از بند مجاز و دور گرد از دام حس	هر که بادونان نشیند همت او دون شود
چون بود کامل کسی در خطه کون و فساد	کونداند چون در آمدن با از آنجا چون شود

۷ - این رباعی هم در سفینه ای دیگر بنام ابن سینا آمده و تردید بسیار دارم که ازو باشد :

بر صفحه چهره ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام و دو عین با دو پای معکوس از حاجب وانف و عین با خط جلی

۸ - این رباعی نیز در سفینه ای بنام اوست و در ضمن شعر خیام هم منسوبست :
می حاصل عمر جاودانیت بده سرمایه لذت حیوانیت بده
سوزنده چو آتش است لیکن غم را سازنده چو آب زندگانیست بده

۹ - این رباعی در مجمع الفصحاء^۱ و ریاض العارفين^۲ تألیف مرحوم هدایت و مقدمه دانش نامه چاپ طهران و در کتاب گلزار معرفت تألیف حسین آزاد تبریزی^۳ بنام ابن سینا آمده :

دل گرچه دین بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بقاقت و آخر بکمال ذره ای راه نیافت
۱۰ - این رباعی هم در ریاض العارفين^۴ بنام او ثبت شده :

تا باده عشق در قدح ریخته اند و ندر بی عشق عاشق انگیزخته اند
با جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر بهم برآمیزخته اند

۱۱ - این رباعی در مجمع الفصحاء^۱ و ریاض العارفين^۴ هم بنام او آمده است و در ضمن شعر خیام هم منسوبست :

با یک دوسه نادان که چنین می دانند از حلق که دانای جهان آنازند
خر باش که این جماعت از فرط خری هر کوه خروست کافرش می خوانند

۱۲ - این رباعی معروف ترین سخن منظومی است که باین سینا نسبت

۱ - چاپ طهران - ج ۱ - ص ۶۸

۲ - چاپ طهران ص ۱۶۳

۳ - چاپ لیدن ۱۳۲۳ - ص ۵۱

۴ - ص ۱۶۴

داده اند و در تذکره هفت اقلیم و ریاض العارفين^۲ و مجمع الفصحاء^۱ و شرح دیوان حضرت امیر تألیف حسین میبدی^۳ و کشکول^۴ و مقدمه دانش نامه چاپ طهران و صبح گلشن تألیف سید علی حسن خان^۵ ثبت آمده و باین همه بعمر خیام نیز منسوبست و هم در دیوان شاه نعمه الله ولی عارف مشهور ایران جز و اشعار او ثبت است^۶ :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و او هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

۱۳- این رباعی هم از سخنان معروف منسوب باوست و در ریاض العارفين^۲ و مجمع الفصحاء^۱ و صبح گلشن^۵ و مقدمه دانش نامه چاپ طهران ثبت شده و آن را نیز بعمر خیام نسبت داده اند:

از قعر گیل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

۱۴- این رباعی هم در مجمع الفصحاء^۷ و ریاض العارفين^۸ و گلزار معرفت^۹ و مقدمه دانش نامه چاپ طهران منسوب باین سیناست :

ایکاش بدانمی که من کیستمی سر گشته بعالم از بی چبستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی ورنه بهزار دیده بگریستمی

۱۵- این رباعی در تذکره هفت اقلیم و گلزار معرفت^{۱۰} و در سفینه متعلق

۱- ج ۱ ص ۶۸

۲- ص ۱۶۴

۳- چاپ طهران - ص ۸

۴- چاپ حاج نجم الدوله ص ۵۷۶

۵- چاپ مطب شاهجهانی - ص ۱۲

۶- دیوان شاه نعمه الله ولی - چاپ کرمان - ص ۷۵۱

۷- ص ۶۸

۸- ص ۱۶۴

۹- ص ۵۵

۱۰- ص ۱۹۶

باقای اقبال بنام وی ثبت شده و آن نیز منسوب به عمر خیام است :

مائیم بغفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده
 آنجا که عنایت تو باشد باشد نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

در میان اشعاری که بابوسعید ابوالخیر عارف مشهور معاصر ابن سینا منسوبست این رباعی بهمین وزن و قافیت دیده میشود :

ای نیک نکرده و بدیها کرده و آننگه بخلاص خود نمنا کرده
 برعفو مکن تکبیه که هرگز نبود نا کرده چو کرده، کرده چون نا کرده

و پیداست که این رباعی دوم تعریض و جواب آن رباعی نخستین است ولی ابن سینا و ابوسعید ابوالخیر بایک دیگر روابط نیکو داشته اند و یکدیگر را حرمت میگذاشتند و حتی از هم دیدار کرده اند و مکاتیبی در حل مسائل حکمت در میان ایشان رد و بدل شده که معروفست و شمه‌ای از روابط ایشان در کتاب اسرار التوحید ثبت شده و قبول و حرمتی که در میان ایشان بوده بدرجه ای رسیده است که گویند چون ابن سینا از مجلس ابوسعید رفت از او پرسیدند که وی را چگونه یافتی گفت: آنچه من می بینم او می داند و از ابن سینا پرسیدند گفت آنچه من میدانم او می بیند، بالاین حال چگونه ممکن است که ابو سعید چنین تعریضی در باره ابن سینا سروده باشد، مگر آنکه رباعی اول از ابن سینا نباشد یا اینکه رباعی دوم از ابوسعید نباشد و چنانکه بیشتر احتمال میرود هیچ یک ازین دو رباعی ازین دو مرد بزرگ نباشد.

۱۶- ابن رباعی را نیز شیخ بهائی در کشکول^۱ بنام ابن سینا آورده است و هم به عمر خیام نسبت داده اند :

یک یک هنرم بین و گنده ده ده بخش جرم من خسته حسبه لله بخش
 از باد فنا آتش کین بر مفروز ما را بسر خاک رسول الله بخش

۱۷- در سفینه ای بشکل بیاض که تاریخ غره ذیقعدة سنة احدی و خمسين و ستمائه (۶۵۱) دارد و متعلق باقای جلال همائی است این رباعی بنام ابن سینا ثبت شده و چون این سفینه قدیم ترین مأخذیست که از اشعار فارسی او داریم این

رباعی از ابیات دیگر معتبر ترست :

رفت آن گه‌ری که بود پیرایه عمر و آورد زمانه طاق سرمایه عمر

از موی سپیدم سر بستان امید بنگر که سیاه میکند دایه عمر

۱۸ - در سفینه متعلق آقای بهار پس از آن دو قطعه که پیش ازین ثبت افتاد

پنج رباعی دیگر بنام ابن سینا ثبت شده یعنی تنها در صدر قطعه اول نام ابن سینا آمده

است و قطعه دوم و این پنج رباعی را دنبال آن آورده و بدان عطف کرده است.

چون بهید می نماید که این رباعیات از ابن سینا باشد احتمال میدهم که کاتب نسخه

فراموش کرده است نام گوینده آنها را بگذارد و در نتیجه آن شبهه بقطعه اول عطف

کرده است. باین همه برای آنکه احتیاط بکار برده شود و نسخه آنها نیز انتشار یابد آن

پنج رباعی را بهمان ترتیب ثبت میکنم :

بگست فلک چو عقد در دانه ا صبح بر درخوشاب کرد پیمانه صبح

او نیز چو من اسیر و شیدا گشته کای عاشق شامگاه و دیوانه صبح

۱۹ - رباعی دوم از آن سفینه :

ای دل همه جام عاشقی نوش چو گل بیوسته لباس عاشقی بوش چو گل

چون شمع زبان آتشین دارد عشق ز نهار مباح بنبه در گوش چو گل

۲۰ - رباعی سوم از آن سفینه :

عشاق بر آمدند پیرامن گل یکباره زدند دست در دامن گل

وز بس که همی کشند پیرامن گل آنکه بهزار شاخ شد بر تن گل (۲)

۲۱ - رباعی چهارم از آن سفینه :

آتش چو فکند باد در خرمن گل بر خاک چکید آب پیرامن گل

ای ساقی می دست تو و دامن گل وی دختر رزخون تو در کردن گل

۲۲ - رباعی پنجم از آن سفینه :

مائیم نهفته گریه در خنده چو گل مرده بدمی و ازدمی زنده چو گل

خود را همه میان درافکنده چو گل و اندر همه جمعی براکنده چو گل

۱ - دراصل : « عقد در بسته » و برای رعایت معنی او قافیه را بدین گونه اصلاح کرده‌ام.

در فرهنگ مجمع الفرس سروری در لغت قلابا این بیت بشاهد معنی آن بنام ابن سینا ثبت شده :

غذای خود ز قلابای نرگسی سازد بشرط آنکه ز دیگر غذا بپرهیزد
ولی مؤلف خود بلافاصله چنین مینویسد : « کذافی المؤید اما چنین مسموع شده
که این از طبیبی است که در زمان شاه شجاع بود ؛ شاه شجاع قطعه‌ای گفت در شکایت
از سستی باه ، آن طبیب آن قطعه را در جواب گفت و بیت مرقوم از آن قطعه باشد .
این بیست و دو قطعه و رباعی شامل ۶۵ بیت که در کتابهای مختلف بابن سینا
نسبت داده اند مجموعه تمام اشعار فارسی است که تا کنون بنام او یافته ام ، چون
برخی از منابع تازه است و در زمانهای نزدیک بما تالیف و تدوین شده شک است که بسیاری
از این اشعار از ابن سینا باشد و اگر هم بدلائل محکم که چندان آسان یاب نمی نماید
روزی ثابت شود که هیچ یک از این اشعار از ابن سینا نیست و وی بزبان فارسی
شعر نگفته تازه همان چهار کتابی که بشر از او مانده و در اسناد آن بابن سینا جای
هیچ شبهه و تردید نیست برای ثبوت این نکته که پیشوای حکیمان ایران در زبان
فارسی دستی کامل داشته بنده است و بدلیل دیگری نیاز مند نیستیم .

در پایان سخن یادآوری این نکته نیز ضرور مینماید که امسال نهمصدمین
سال رحلت این بزرگترین مردان ایران و این نامبردار ترین فرزندان نژاد ایران است.
چون تاهزار سالگی ولادت او باز مدت مدیدی مانده و در این گونه چیزها هر کسی
که دردی داشته باشد قهراً و لعی و شوری دارد که مبادا آن روز را درک نکند
و از آن نیک جختی بی بهره ماند ، چنانکه در هر دیاری نیز متداولست ، جای آن دارد
به همین مناسبت نهمصد سالگی رحلت او مراسمی در ایران برپای شود و هم چنانکه
سرزمین ایران سه سال پیش حق فردوسی خود را ادا کرد امسال هم پاس ابن سینای خود
را بگذارد و دلیل دیگری از رشد اجتماعی و ملی خود بجهانیان بدهد .

طهران ۱۵ اردی بهشت ماه ۱۳۱۶

سعید نفیسی